

اگر اهل ایمان خود، از طلب خیر و مجرای رحمت حق برنگردند، دشمنی‌های کافرکیشان نمی‌تواند آنان را از شمول رحمت خاص پروردگار که منشأ هر خیر است دور دارد :

والله یختص برحمته من یشاء : این رحمت خاص از منشأ فضل عام است که هر نفس مستعدی را فرا می‌گیرد :

والله ذوالفضل العظیم: همین فضل عام که پدید آورنده و تنظیم‌کننده قانون عمومی حیات است در نفوس مقدسی تجلی مینماید و منشأ رحمت خاص و شریعت می‌شود، و شریعتی را نسخ مینماید و برتر و کاملتر را بجای آن می‌آورد :

مانسخ من آیه اونسها نات بخیر منها او مثلها : نسخ، در اصطلاح برداشتن صورتی است از محل اول خود و قرار دادن در جای مناسب دیگر، یا گذاردن صورت دیگری بجای آن. بهمین مناسبت جایجای شدن ارواح را تناسخ، و رونویسی نوشته را استنساخ گویند.

«من آیه» دلالت بر عموم و شمول دارد : چون هر آیه کوچک و بزرگ، تکوینی و تشریحی را از کتاب هستی و قانونی یا از ذهنها و خاطرها : «اونسها» برداریم برتر و گزیده‌تر از آن را می‌آوریم : «نات بخیر منها». نسخ یا باید از هر جهت برتر از منسوخ یا از جهتی برتر و از جهتی مانند آن باشد: «او مثلها». اگر نسخ و منسوخ مثلاً از جهت ظاهر و نظر سطحی همانند باشند، در واقع نسخ باید کاملتر و برتر از منسوخ باشد. یا از جهت واقع و مصلحت مانند همدند و از جهت ظاهر و شرائط، نسخ متناسب‌تر و برتر میباشد. هر چه باشد نباید نسخ و منسوخ از هر جهت مانند هم باشند، وگرنه نسخ

از مسیحیان را ستوده اگر این قرائن و شواهد محسوس در میان نبود دل ما مینخواهد که بدستگاههای مسیحیت خوشبین باشیم و با آنها در برابر بی‌دینی و بی‌بندوباری و آتش افروزی در یک صف قرار گیریم. ولی آیا این وضع عمومی و تشکیلاتی یهود و نصاری کمترین شاهی دارد که در راه خیر و برای خدا و صلاح بشری کوشد؟ کتاب «التبشیر والاستعمار» تألیف دکتر محمد خالدی، دکتر عمر فروخ، دو تن از محققین معاصر بیروتی، که ده سال برای جمع‌آوری مدارک کوشیده‌اند، با استناد به بیش از صد کتاب خارجی و اعترافات دستگاه‌های تبشیری، بخوبی همکاری مبشرین مسیحی را با دول استعماری و وحدت هدف آنها را میرساند.

بدون علت و داعی، با حکمت درست نمی آید.

الم تعلم ان الله على كل شيء قدير : این قدرت مشهود که همه هستی را در زیر پنجه تدبیر خود گرفته پیوسته در عناصر و مواد آسمانها و زمین تصرف مینماید :

الم تعلم ان الله له ملك السماوات و الارض : آن قدرت نافذ و این تصرف مالکانه که مشهود اهل نظر است ، مظاهر جهان و انواع را آماده نقشهای آیات میگرداند و پس از نسخ هر آیه‌ای، از مبده فیض و فضل عظیم، آیه دیگری رخ مینماید : «والله ذو الفضل العظيم - آیه قبل» و بصورت قانون تکامل در سراسر هستی درمی آید و با ولایت و تدبیر خاص پروردگار به پدید آمدن تکامل آدمی منتهی می شود، تا کاملترش گرداند و در برابر عوامل تضاد با تکامل یاریش دهد :

وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير : آن فضل و قدرت و تدبیر نامحدود پیوسته جوهر عالم را پیش می برد . این پیشرفت و تکامل جوهری در صفحه ماده، مانند تخته سیاه ، نقوشی رسم و محومیکند تا نقش بهتر که اثر تکامل جوهری است پدید آرد. همین صفات ملك و قدرت خداوندی است که در مظاهر تغییر رسوم و عادات بشری و نسخ بعض شرایع آسمانی ظهور مینماید. پس توقف در تکامل و حرکت جوهری و تحدید تغییر صوری آیات وجود و شریعت ، توقف و تحدید صفات و ذات است تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. این آیه نسخ ، با تعمیم «من آیه» و قرینه ذکر این صفات که مبین قدرت و مالکیت عمومی خداوند است، اعلام حکم نسخ را، هم در سراسر آیات هستی مینماید، و هم آیات شریعت و نبوت .

با توجه باین مطلب این آیه: «ما نسخ من آیه...» قضیه کلیه و شرطیه است (بنا بر اینکه ما، نافی باشد) و آیات وجود با مظاهر مختلفش، و آیات شرایع و نبوت، و آیات قرآنی، همه صغراها و مصادیق آنند که بصورت قیاس شکل اول منطقی درمی آید، و علم فطری و شهودی بقدرت و تصرف : «الم تعلم...» ماده برهان، با صغرای حملیه و کبرای شرطیه است: «این آیه‌ای از آیات است. هر آیه‌ای چون نسخ شود برتر از آن یا مانندش از جهتی بجای آن می آید - پس چون این آیه نسخ شود جای آن برتر از آن یا مانندش از جهتی می آید» .

بیشتر مفسرین این آیه «مانسخ...» را بصورت قضیه حملیه بمحقق الوقوع و محدود بآیات قرآنی گرفته‌اند، از اینجهت مطلب را محدود به نسخ آیات قرآنی کرده. آنگاه بحث را باقسام نسخ آیات قرآن کشانده‌اند: نسخ تلاوت آیه‌ای به آیه دیگر، نسخ حکم و تلاوت، نسخ حکم و بقاء تلاوت. با آنکه جز برای نسخ حکم مثال و موردی در قرآن نیست و آنچه نقل شده بی‌اساس است و با شأن قرآن سازگار نیست، نسخ کلی حکم از هر جهت و هر حیثیت هم دلیل و موردی در قرآن ندارد و مثالهاییکه برای نسخ حکم آورده‌اند جز نسخ حیثیتی و زمانی را نمی‌رساند، نسخ باین معنی که بادر نظر گرفتن خصوصیات و شرائط و حیثیات باشد درهای اجتهاد و استنباط را بروی اهل نظر باز میکند و مطابق باتعمیم آیه نسخ و ابدیت قرآن حکیم می‌باشد.

یکی از موارد نسخ آیات قبله را گرفته‌اند با آنکه آیات تغییر قبله حکم منسوخ قرآنی ندارد و دستور قبله نخستین بحسب سنت رسول خدا بوده. دیگر دستور گذشت و خودداری از ایستادگی در برابر کفار (عفو و صفح - آیه بعد) است که ناظر به شرائط زمان و وضع مسلمانان بوده و با تغییر شرائط و قدرت مسلمانان و نهاجم کفار، به آیات قتال و جهاد نسخ شده است. با آنکه این دو حکم را همیشه و درباره هر محیط اسلامی میتوان تطبیق کرد: با دستور، صبر و تقویت بنیه ایمانی و تبلیغ و دعوت است، یا بحکم صفا و جهاد و ایستادگی.

همچنین در عموم آیاتی که احتمال نسخ در آنها راه یافته، چون تأمل کنیم بیش از نسخ بحسب جهات و حیثیات نتوان فهمید.

بهر صورت و هرچه باشد، این آیه متصل بآیات قبل و بعد و ناظر بنسخ بعضی از احکام شرایع گذشته و آیات نبوت و بیان اینست که جمود و تعصب اهل کتاب بخصوص یهود ببقاء آیات و احکام شریعت خود درست نیست، چه قدرت خداوند نا محصور و تصرفش نامحدود است پس هر آیه و حکم شریعتی را که بردارد برتر و رساتر بجای آن می‌آورد.

این از جمود و خودخواهی کافران اهل کتاب است که آئین متکامل خدائی را جامد پنداشته‌اند، و از تعصب نژادی یهود است که پیمبران و آیات خدا را در میان قوم و قبیله‌ای

محصور ساخته و جز آئین قومی خود، آئینی هر چند برتر و برهانش روشن تر باشد نمی پذیرند. این کافرکیشان کوتاه اندیش که خود را پیرو آئین خدا میدانند، آن آئین واحکامی را می پذیرند که در میان قبیله آنها و نگهبان برتری قومی آنها باشد، باینجهت با اسلام دشمنی مینمایند و بر آن خورده میگیرند و میکوشند تا نومسلمانانیکه هنوز ایمانشان پایه نگرفته بفریبند و در قلوب آنها در بازه دستورات اسلام و نسخ بعضی از احکام (مانند تغییر قبله) شکوک و شبهاتی ایجاد کنند و آنها را بجای تعبد و تسلیم بحق وادار پیرسشائی کنند :

ام تریدون ان نسالوا رسولکم كما سئل موسى من قبل : چون حرف «ام» بیشتر عاطف و جداکننده حکم جمله بعد از جمله استفهامی قبل است ، در اینجا باید جمله استفهام قبل را از آیات گذشته بیرون آورد، مانند این مضمون : شما مؤمنین باین آئین پس از توجه دادن بانحرافهای یهود و پس از فرمان نکفتن «راعنا» و گفتن «انظرنا» و اسمعوا» و پس از بیان دشمنی کفار اهل کتاب و مشرکین با شما مؤمنین و دوست نداشتن رسیدن خیری به شما و پس از بیان سر و علت نسخ شرایع . آیا پس از همه اینها باین آئین واحکام آن یکسره تسلیم می شوید ؟ یا میخواهید از پیمبر خود درخواستهای کنید همانسان که از موسی درخواست شد ؟

چون نظر آیه انکار در درخواستهای بیجا از رسول است، توجهی بدرخواست کننده و نامش نیست و فعل سئل مجهول آمده «کما سئل موسی» .

خلاصه آنکه مؤمنین باین آئین نباید چون یهود باشند و نباید آئین همیشگی و همگانی و وسیع اسلام را در رنگ تعصبات قومی و میلهای شخصی در آورند و از پیمبر خود چیزهایی که مطابق با اندیشه های باقیمانده و خوی های رسوب یافته از جاهلیت است ، بطلبند - چنانکه یهود گاهی از موسی دیدار خدا را میخواستند تا در برابر چشم و در میان قبیله آنها آشکار شود و میگفتند : «ارنا الله جهره» . گاهی در برابر فرمان و حکم موسی بهانه جوئی میکردند مانند داستان دستور کشتن گاو. گاهی از او معجزاتی نابجا می طلبیدند . اینگونه درخواستها که منشا آن تطبیق دین خدا با میلهای نفسانی است آغاز تبدیل ایمان بکفر و زاویه انحراف از خط رهبری وسط است :

ومن يتبدل الكفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل : این انحراف هرچه بیشتر گردد شخص از تابش نور هدایت دورتر و گمراهی وی بیشتر و راه نفوذ شكوك و شبهات اهل کتاب بازتر می شود . تا آنکه کفر پیشه گان در چهره خیر اندیشی ، شما مؤمنین بحق را بسوی کفر مطلق بر میگردانند :

ودکنیر من اهل الکتاب لو یردو نکم من بعد ایما تم کفاراً : از لغت «ود» که متضمن معنای دوستی بادل بستگی و آرزو است ، چنین فهمیده می شود : که اهل کتاب میکوشیدند ناراهبائی برای برگرداندن مؤمنین از ایمان بیابند . واز «لو» که مشعر بر امتناع است و ایمان مضاف «ایمانکم» که ثبات ایمان را میرساند ، چنین فهمیده می شود که با ثبات ایمان ، کوشش آنان برای برگرداندن مؤمنین از ایمان به کفر ، اثری ندارد . واز «کفاراً» که حال برای ضمیر متصل بفعل است فهمیده می شود که آنها میخواهند چنان از ایمان برگردند که بدون توجه بمنظورشان ، سراز کفر بر آرند . اگر منظور فقط روی آوردن بسوی کفر باشد ، الی الکفر ، مناسبتر است !

این آیه با این بیان دقیق اعجاز آمیز ، روش اهل کتاب را که مسیحیان و یهود باشند ، پیش بینی مینماید : که آنها چه نقشه هائی طرح میکنند و چه دسیسه هائی بکار میبرند تا شاید شما مسلمانان پیشرو را بدنبال خود کشانند و قدرت استقلال ایمانی که موجب برتری شما است ناتوان سازند . این دوستی و علاقه ای که برای برگرداندن مسلمانان دارند ، نه از جهت ایمان به برتری آئین خود و نه برای نگهبانی عقایدشان است و گرنه باید با آئین خودشان برگردانند نه بکفر ، و نه از جهت نابحق دانستن ابر؛ آئین است ، منشأ آن همان خودخواهی و انگیزه حسدی است که از درون نفوسشان سر میکشد ، حسدی که آنرا پیش خود بصورت علاقه بدین در آورده اند :

حدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق : حسداً ، مفعول له برای فعل ود ، است ، من عند ، ظرف و منشأ این حسد را مینمایاند که همان ظرف نفسانی آنها میباشد ، من بعد ، ظرف برای ود ، یا یردوا میباشد . این علاقه و کوشش برای برگرداندن شما ، از جهت اشتباه در تشخیص حق نیست زیرا حق از هر رو برای آنان آشکار شده است . اهل حق که در محاصره این حسودان فتنه جو واقع شده اند نباید بمعارضه با آنان

برخیزند و سرگرم برگرداندن تیرهای شبهات و افتراآت آنها شوند چون ناقوای معنوی و اجتماعی اهل حق آماده نشده معارضه با آنان هم خیرگی و چیرگی آنها را میافزاید و هم اهل حق را از تحکیم قوای خود منصرف میدارد، و نباید در برابر آنها خود را بیازند و از قدرت و نقشه‌های زیرپرده‌شان بیاندیشند، باید از آثار نفسانی و اجتماعی دشمنیهای آنان چشم‌پوشند و از آنان روی گردانند:

فاغفوا و اصفحوا : چون معنای لغوی «عفو» مطلق برگردن و محو نمودن اثر است، عفو از گناه و بدی از میان بردن آثار آن از خاطر میباشد. «صفح» برگرداندن و توجه نکردن است. عفو و صفح از اشخاص توانا و بزرگوار می‌سزد که میتوانند اثر بدی را جبران کنند یا بخود نگیرند. مردان مؤید بایمان چون در هر حال دارای قدرت معنوی و عزتند، سزد که با آنها دستور عفو داده شود، آنهم در وقتیکه خود انگشت شمار و دشمنان بسیار بودند، آنهم دستور عفو عمومی نه تنها از گروهی که نزدیک و مقابل چشمشان بودند. چون همه مردم جز مردان حق و ایمان محکوم هواها و گرفتاربندهای نفسانی و شرکند، حق عفو از دیگران را ندارند.

حق عفو عمومی برای آن کسانی است که از این بندها رسته‌اند و حاکم بر خود و بندیان میباشند. این عفو و صفح دستور همیشگی اهل ایمان نیست، تا آنجا است که عفو شدگان بخود آیند و از کید برای مسلمانان و آزار آنها دست بردارند و مسلمانان خود را آماده تأییدات و امداد خداوند کنند:

حتى یاتی الله بامرہ : خداوند همراه خود، تأیید منطبق با سنن و امرش را بیاورد. نه فقط دستور دهد و امر کند، زیرا اگر مقصود آیه این بود میباید به: «یا امرکم» تعبیر شود. پس امر در اینجا فرمانی است که با امداد خداوند و در اثر شایستگی میآید.

مفسرین یکی از موارد واضح نسخ حکم قرآن، همین آیه دستور عفو را میدانند. گویند: آیات دستور جهاد این حکم عفو را برداشته است. ولی چنانکه گفته شد و مشهود است صریح این آیه عفو، حکم توقیتی و مشروط به زمان ضعف معنوی و ظاهری مسلمانان است.

در پایان آیه با حاله بقدرت نامحدود خداوند، میخواید دل‌های مضطرب مسلمانان

را اطمینان بخشد :

اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ : همان قدرتی که هر موجود مستعد و هر ذی حقی را گرچه در چشمها ناتوان آید ، نیرومند میگرداند و هر قدرتی که متکی بحق و ریشه حیات نباشد از پای درمیآورد ، آن مردم اندک و متکی بحق و ایمان را قدرت و برتری میبخشد و مردم بسیاری که فاقد حیات معنوی اند متلاشی میگرداند . تا شاید عناصر پراکنده و مستعد آنها باکشش جاذبه حیاتی بصورت برتر و بهره آوری درآید .



نماز را پیادارید و زکات بدهید و هر خیری برای خود پیش آورید، در پیشگاه خداوند دریافتش میدارید ، چه خداوند بهر چه انجام میدهد بس بینا است.

وَاقِيْبُوا الصَّلٰوةَ وَاْتُوا الزَّكٰوةَ وَمَا تَقَدَّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ
مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بَصِيْرٌ ﴿۳۱﴾

گویند: هر گز بهشت را در نیاید مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد، این آرزوهای خود ساخته آنانست، بگو: اگر راستگویانید برهان خود را پیش آورید !

وَقَالُوْا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُوْدًا اَوْ
نَصْرٰیؕ تِلْكَ اٰمَانِيْتُهُمْ قُلْ هَاتُوْا بُرْهٰنَكُمْ اِنْ
كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۳۲﴾

آری! هر که روی خود را تسلیم خدای کند و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش ثابت است، نه بیمی بر اینهاست و نه اندوهگین می باشند .

بَلٰی مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُّحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ
عِنْدَ رَبِّهِ وَا لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ﴿۳۳﴾

یهودیان گویند که نصاری بر چیزی از حق استوار نیستند، نصاری گویند که یهود بر حق پابند نیستند ، و حال آنکه همه اینها همی کتاب میخوانند، آنها هم که چیزی نمیدانند سخنی مانند سخن اینها گویند ، پس خدا است که روز رستاخیز درباره آنچه پیوسته اختلاف دارند داوری میکند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرٰی عَلٰی شَيْءٍ وَّقَالَتِ
النَّصْرٰی لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلٰی شَيْءٍ وَّهُمْ يَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ
كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاِنَّ اللّٰهَ
يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِیْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ﴿۳۴﴾

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ قَنَعَ صَيْحِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا
اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ
يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُ لَهْمُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰﴾

کیست ستمگر از کسی که جلوی مساجد خدا را بگیرد، از اینکه نام خدا در آن برده شود و به ویرانی آن بکوشد؛ این گروه دانند که در مساجد داخل شوند مگر بحال بیم و هراس، برای اینها در دنیا خیزی و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگ است.

وَاللَّهُ الشَّرِيفُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُهُ
اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱﴾

مشرق و مغرب از آن خداست پس هر جا روی گردانیده همانجا روی خداست، چه خداوند فراگیرنده همه، و بس دانا است.

شرح لغات :

زكاة : گزیده مال، پاکیزگی، مال گزیده و پاکیزه. اینکه برای تطهیر اموال داده می‌شود. از تزکیه: پاک کردن، نمودادن، اصلاح.

خیر: گزیده، مقابل شر، کامل، مال.

تجد: مصدر آن وجد «بفتح وضم واو» ووجود ووجدان: دریافت، هستی یافتن، دست یافتن بر چیزی پس از گم شدن.

الجنة، هود، نصاری، امانی: (رجوع شود به آیات قبل).

برهان: دلیل، دلیل روشن و مثبت.

بلی: جواب اثباتی برای استنهام صریح یا مقدر و انکاری می‌آید.

اسلم: چیزی را بدیگری برگرداند، بخشید، بدست وی داد، به اخلاص روی آورد.

وجه: اولین عضویکه هویدا میگردد، روی هر چیزی، هر آنچه که بان روی آورده شود،

آبرومند.

قیامة: مصدر مجرد مانند عیادة: قیام، نوعی از قیام، روز رستاخیز خلق.

ثم: بفتح ثاء: ظرف مکان، اسم اشاره بدور.

واقیموا الصلاة و اتوا الزكاة: پس از اولین خطاب باهل ایمان، این سومین و آخرین

دستور است، دستور اول: «لاتقولوا راعنا و قولوا انظرنا» دوم: «فاعفوا و اصفحوا» است

وهریک از آنها که مرکب از دو دستور است راجع بچگونگی رابطه با دیگران میباشد:

اول درباره وظیفه‌ای که اهل ایمان نسبت به هادی و شارع دارند. دوم درباره وظیفه‌ای

که نسبت بمخالفین هنگام ضعف دارند. سوم وظیفه‌ای که نسبت بخود و یکدیگر

دارند. وظیفه اول برای سازندگی افراد مؤمن و پاک و رشید است و این سازندگی باید

زیر نظر رسول انجام یابد . وظیفه دوم که در مرحله دوم باید انجام گیرد آنگاه است که واحدهای اولی ایمان، بحال حرکت و رشد درمی آیند و دچار موانع و مزاحم میگردند. در اینحال موظفند که از معارضه با دشمنان چشم ببوشند و بتحکیم قدرت معنوی و اجتماعی خود بکوشند. اقامه صلوات آنگاه است که این واحدها باهم پیوسته است و قیام صلوة قیام روح ایمانی و قوای معنوی و جوارح برای تحکیم رابطه است ؛ رابطه باحق و آمادگی برای انجام وظائفی که قائم بحق در پیش دارد . صلوة نمایاننده همه وظائفی است که باید بصور مختلف اکنون یاد آور آینده انجام گیرد . این تمرینهای پی در پی است که روح و خوی پیوستگی و فرمانبری و اطاعت را محکم و فعال میگرداند و بر انگیزه های مخالف حاکم میشود و در راه جهاد با موانع همتها برانگیخته میگردد . در محیط روشن و صف فشرده ی این رابطه با خدا است که فاصله ها از میان می رود و قلوب باهم مرتبط میشود ، و اندیشه های خود بینی که منشأ پراکندگی است زائل میگردد (رجوع شود به آیه ۲ ، در معنای اقامه صلوة) .

زکاة ، رابطه اجتماعی و اقتصادی را در بر تو ایمان بیا و محکم میدارد و حس خیر و رحمت را بیدار و سرشار میکند و افراد مؤمن را برای جهاد و گذشت از دنیا و بریدن علاقه ها در راه پیشرفت حق و انجام فرمان ، آماده می سازد .

صف صلوة با قیام و رکوع و سجود و ذکر تکبیر و تسبیح آن که در فصول شبانه روز و در میان کار و کوشش دنیائی باید انجام گیرد ، و زکاة که بذل مال از مبداء ایمان و قصد قربت است مقدمه آمادگی برای انجام وظیفه سنگین جهادی است که جامعه حق پرست در پیش دارد . با این آمادگی است که میتوانند منتظر امر خدا و مشمول قدرت بی پایان خدا شوند - که در پایان آیه سابق اعلام شد .

چنین اجتماعی هر چه در چشم کوتاه بینان کوچک و ناتوان آید و اندیشه های شیطانی بخواهد در آن اخلال کند و زبانهای هرزه ، امید بآینده اش را بمسخره گیرد ، آنسان که رفتار و گفتار اهل کتاب و مشرکان با مسلمانان نخستین چنین بود ، چون زنده است مانند بذر کوچک زنده مشمول قدرت و دارای خاصیت جذب و دفع و نمو و تولید خواهد شد و عناصر پراکنده را در خود هضم خواهد کرد . بذرهای خیری که از چنین

مردمی پراکنده شود هر چند در هوا و خلال زمین از نظر خود و دیگران ناپدید شود ،
 بالاخره رخ نشان میدهد و آثار خود را ظاهر میسازد :

وما تقدموا لانفسكم من خیر تجدوه عند الله : این آیه بجای دستور انجام خیر ، از
 بقاء و ظهور و دریافت آن خبر داده است ، باین خبر ، دریافت هر خیری را : «من خیر» ،
 هر چند در نظر ناچیز آید (آن هم نفس خیر را نه پاداش آن را) تضمین نموده است زیرا
 چه بسا سبب خودداری از هر خیری ، نگرانی از گم شدن و از میان رفتن آنست .

ان الله بما تعملون بصیر : اگر آن خیر از چشم همه پنهان شود از چشم خداوند پنهان
 نمی شود .

وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصاری : از آیاتی که با اولین خطاب به
 بنی اسرائیل شروع شد تا اولین خطاب بمؤمنین ، درباره انحرافها و بدمنشیها و لغزشهای
 قوم یهود بود . پس از آن با اهل ایمان روی خطاب آورد . آنگاه بداندیشی های اهل
 کتاب ، که عنوان عمومی یهود و نصاری است ؛ و مشرکین را بیان کرد و به نقشه های
 که بزبان مسلمانان خواهند داشت اشاره نمود . در این آیات پندارهای مشترك یهود
 و نصاری و همچنین خودخواهیهای جداگانه هر يك از آنها را بیان میکند ، وضع ترتیب
 آیات مطابق است با وضعی که مسلمانان با یهودیان و مشرکین و نصاری داشتند . چون
 در آغاز پایه و جاییه گرفتن اسلام در یثرب (پس از این بود که یثرب نام مدینه :
 مدینه الرسول ، مدینه الاسلام بخود گرفت) با مقاومت و کوششهای یهود مواجه شد
 که اولین گروه اهل کتاب و بظاهر پیرو آئین خدائی بودند . پس از قدرت گرفتن و
 گسترش یافتن اسلام ، مشرکین هم بایهود در مخالفت با اسلام هم آهنگ شدند . آنگاه
 گروهی از مسیحیان پیرامون جزیره العرب و خارج از آن نیز بایهود و مشرکین در برابر
 دعوت اسلام بیک صف درآمدند . در برابر صف بندی این گروهها ، آیه سابق به مسلمانان
 دستور عفو و صفح و اقامه صلاة و اتیان زکاة و اقدام بهر خیری را داد ، در این آیه
 اندیشه های و همی این دو گروه اهل کتاب را از گفته های خودشان بیان میکند . چون
 این اندیشه ها مایه ای از حق و پایه ای برواقع ندارد ، با همه صف آرائی هائی که دارند ،
 نمیتوانند مانع پیشرفت حقی شوند که بر سنن الهی استوار است . آئین خود ساخته

اینها آرزوهائی است غیر مطابق با واقع :

تلك امانیهم : اینها جز آرزوهای خودساخته‌ای نیست که در اثر آن سعادت و رستگاری نهائی را که فطرت انسانی جویای آنست و پیمبران بآن بشارت داده‌اند ، منحصر بخود می‌پندارند. جمع آوردن « امانی » اشاره به خلاصه همه آرزوهای آنان است که در همین کلمه امانی جمع شده است . چون منشأ اینگونه آرزوها انگیزه‌های نفسانی شخصی و قومی است ، با واقع آئین‌خدائی که دلیل روشن فطری «برهان» رهنمای آنست ، درست در نمی‌آید :

قل هانوا برهانکم طلب برهان از کسانی است که به ادعای خود گرچه در اشتباه باشند ، معتقد و صادق باشند ، نه از کسانی که بخواهند خود و دیگران را بفریبند :

ان کنتم صادقین آن حقیقت کلی و عمومی که در هر مورد صادق است و برهان فطری و مشهود مثبت آن میباشد این است :

بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه : وجه نمایاننده آثار و انفعالهای منبعث از نفس است ، از این روی است که بهر جهت روی باطن منعطف گردد روی ظاهر را بدان سوی متوجه میکند. آنگاه روی باطن از دستخوش هواها و روی آوردن بآنها آزاد میشود که تسلیم اراده خداوند گردد و با او متوجه شود و بهر چه روی آرد در راه خدا و برای خوشنودی او باشد. تا آنجا که انفعالهای نفسانی مانند خشم و محبت ، دوستی و دشمنی ، خوشی و گرفتگی که آثارش در خلال چهره و رخسار آشکار میشود ، از مبداء حق اثر گیرد نه از تأثیر و تأثرات نفسانی . چون وجهه نفس بسوی خدا برگشت اندیشه آدمی بوسیله جوارح و اعضاء منشأ احسان « نیکی یا نیکوتر ساختن » میشود . - جمله اسمیه « رهو محسن » ثبوت و پایداری در احسان را میرساند که اثر مستقیم اسلام وجه و این انقلاب نفسانی است .

این آیه اولین آیه‌ایست که حقیقت عمومی اسلام را پس از بیان امانی محدود اهل کتاب عنوان کرده است . ضمناً اثر مفرد و متصل : « فله اجره عند ربه » گویا ناظر بپاداش مسلم و محسن است بحسب مقدار و کیفیت اسلام و احسان ، ولی رفع خوف و حزن ناظر بعموم میباشد :

ولاخوف عليهم ولا هم يحزنون : نکره منفی لاخوف ، مطلق خوف ، یا خوف بالنسبه به اسلام واحسان رانفی میکند . عليهم دلالت به برتری واحاطه دارد: هیچگونه خوف، یادرباره پاداش اسلام واحسان هیچ نگرانی، آنها را فرامیگیرد ویکسره روزنه اطمینان بر آنها بسته نمیشود. تکرار ضمیر جمع «هم» و تقدیم آن بر فعل، تأکید واختصاص را میرساند و فعل «یحزنون» دوام را .

آثار امیدبخش اسلام واحسان وآرامش حاصل از آن ورهائی از انگیزه های خوف وحزن دائم همان گشوده شدن دریچه های بهشت بروی مسلم و محسن می باشد وخود مثبت این حقیقت ونفی کننده ادعای بی دلیل اهل کتاب است. همین اهل کتاب «منتسبین بکتاب یا کتاب خوانان» که فردوس برین را مخصوص خود می بندارند ، ائین وعقاید یکدیگر را بی پایه ، وگروهی گروه دیگر را ناحق میدانند :

وقالت اليهود ليست النصارى على شيء ، وقالت النصارى ليست اليهود على شيء ، با آنکه اهل کتابند وهمی کتاب میخوانند :

و هم يتلون الكتاب ، این جمله حال برای فاعل قالت ، یا فاعل قالوا وقالت در آیه سابق واین آیه، است: آنها چنین گفتند در حالیکه کتاب میخوانند! پس اگر همین تلاوت کتاب خود یا آشنائی بادانشهای زمان، موجب هدایت باشد چرا اینگونه با هم اختلاف دارند وگروهی گروه دیگر را به چیزی نمی شمارند؟! چرا دچار آن آرزوهای بی پایه وآن اندیشه های بی برهان و اینگونه اختلافند؟ اینها که خود راه نیافته اند، دیگران چه امیدی برهبریشان دارند؟

معلوم میشود که آنروزهم مانند امروز بعضی مردم درس ناخوانده برای پذیرش دعوت اسلام ، به نظر و رأی اهل کتاب « علمای یهود و نصاری » یا درس خوانده ها ، نظر داشتند با آنکه اینها هم در این گمراهی و اندیشه های بی پایه خود مانند توده عامی گمراهند .

كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم، زیرا علم محدود غرور انگیز اینها مانند چراغ کم فروغی در بیابان تاریک است که اگر برگوشه ای پرتوافکند خود حجاب پرتو اختران فروزان میگردد. اینها با تلاوت کتاب و دانستن ظواهر ومسائل فرعی آن ، از

نظر و علم به اهداف و اصول کتاب محبوب مانده اند. و این اختلافات ناشی از اندیشه های غرور انگیز چنان در دل این گروه های عالم و عامی ریشه دوامده است که حق و برهان در آن تأثیری ندارد.

آن روزیکه حق از زیر پرده اوهام طلوع نماید و دامنهای تاریک باطل برچیده شود و خلق قیام بحق کنند، در آن روز حدود حق و باطل یکسره آشکار گردد. و خداوند درباره حق و باطل داوری نهائی میکند :

قالله یحکم یوم القیامة فیما کانوا فیہ یختلفون: آئین خدا را همین اختلافات از انظار می پوشاند و مساجد و معابد را که بنام خدا و برای یاد خدا برپا شده همین کوتاه نظریها و خود بینی ها بصورت پایگاه دسته ها و گروهها در آورده است چنانکه هر گروهی در ویرانی مساجد گروه دیگر میکوشند تا شعارهای خود را برتری دهند و نام و عنوان خود را بالا برند. این کوشش برای ویرانی مساجد و در آوردن آن برنگ و صورت شعارهای قومی و گروهی، و خاموش کردن یاد خدا در آن بزرگترین ظلم است :

و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یدکر فیها اسمه و سعی فی خرابیها؟

مگر جز این است که غرائز و قوای حیوانی در آدمی منشأ هرستم و تجاوز است؟ و تنها محیطی که این غرائز را محدود و وجدان حق جوئی و عدالتخواهی را بیدار و فعال میگرداند، همان محیطهائی است که بنام خدا و حق و عدل برپاگشته و بنام مسجد که محل سجده برای خدا و اخضاع سرکشیها است نامیده شده است. اگر خود بینی و امتیاز جوئی آدمی و صورتها و اندیشه های ناشی از آن در حریم مساجد را میافتد صورت و معنای خدائی مسجد را ویران میکند و ظاهر آنرا از رونق می اندازد. چون مساجد ویران گردید بند وحدی برای سرکشی غرائز نمی ماند و جلو هرستمی باز می گردد. پس آنانکه دیگران را از مساجد ممنوع و بخود محدود می سازند و نور فطرت خدائی را خاموش و نام غیر خدا را بلند میکنند، از هر ظالمی ظالمترند. بعضی از مفسرین این آیه را نازل در پیش آمد حدیبیه و منع مشرکین عرب، رسول اکرم و اصحابش را از ورود بمکه، دانسته اند. گرچه اول آیه با این داستان تطبیق میکند. ولی آخر آیه: «و سعی فی خرابیها» با این شأن نزول درست نمی آید چون مشرکین

غرب هیچگاه در خرابی کعبه نکوشیدند، بلکه همیشه بپا نگهدارنده و آبادکننده آن بودند. مگر آنکه مقصود تنها خرابی معنوی و از جهت ذکر خدا باشد.

بعضی گویند اشاره بخرابی بیت المقدس «۷۰ سال بعد از مسیح» بدست سپاه تیغس رومی است، که شهر و هیکل سلیمان را یکسره ویران کرد و همه آثار یهود و نسخه‌های تورات را سوزاند. و گویند مسیحیانیکه یهود آنها را بیرون رانده بودند، در تحریک رومیان برای خرابی بیت المقدس دست داشته‌اند. بعضی (مانند طبری در تفسیرش) گویند. اشاره بحمله و غارت بختنصر بابل است که مسیحیان با او همدست شدند. با آنکه غارت و کشتار بختنصر در بیت المقدس، ۶۳۰ سال پیش از مسیح بوده. شاید با حمله رومیها به اورشلیم که مکرر بوده اشتباه شده است.

بهر حال ظاهر آیه را نمیتوان ناظر بواقعه مخصوصی دانست. وهیچ قرینه‌ای برای چنین تطبیقی در میان نیست. این آیه بیان حقیقتی است کلی، و شامل حوادث گذشته، مانند خرابیهای بیت المقدس، و حال (زمان نزول آیه)، مانند منع مشرکین در واقعه حدیبیه، و آینده مانند خرابیهای صلیبیها و قرامطه از مساجد، و همچنین بی رونق شدن معابد و مساجد امروز که همه نتیجه و آثارشوم اختلاف و تضاد منتسبین بادیان است که معابد و مساجد را سنگری برای انشاء و ابراز اختلافات و تأمین هواها و منافع خود ساخته‌اند.

۱- سبب مهم بی رونقی مساجد و معابد و رمیدگی مردم از آئین همین در آوردن آئین خدا و دعوت پیغمبران در صورت اندیشه‌های بی پایه و آرزوهای غیر برهانی و نفی و اثباتها و تضادها می باشد؛ یهود و نصاری نخست در برابرهم صف آرائی کردند و آئین و معابد یکدیگر را بی پایه و نابحق شمردند آنگاه هر دو در برابر آئین اسلام و دعوت آن هم صف شدند.

نتیجه این شد که در اثر پیشرفت دانش و بالا آمدن سطح عقول از مطالب محدود و خود ساخته طرفداران ادیان و تناقض گوئی و تحمیل آنان، بیشتر مردم از دین رمیدند و دست از هر آئینی کشیدند، تا آنجا که در برابر همه ادیان صف فشرده‌ای تشکیل دادند. چرا اهل کتاب نباید بیندیشند که اگر پایه دعوت اسلام و قرآن در افکار مست شد، حجتی برای موسی و عیسی و کتابهای منسوب به آنان بلکه تاریخ روشنی از آنها باقی نمی ماند. اکنون چنان خطر الحاد ادیان بخصوص مسیحیت را تهدید کرده که در این روزها پاپ اعظم بتشکیل بزرگترین و مهمترین کنگره مسیحیت اقدام نموده و از همه مذاهب مسیحی دعوت کرده. هفته نامه اکسپرس شرحی

شایسته مقام مساجد و پاسداری پایه گزاران و طرفداران آن اینست که با قلبی هراسناک از خوف خدا و مسؤولیت نسبت بمساجد، در آن درآیند تا دیگران را بخشوع و سجده وادارند :

اولئك ماكان لهم ان يدخلوها الا خائفين. نه آنکه برخدا و خلق سرکشی نمایند و مساجد را بصورت پایگاه تحمیل اندیشه‌ها و سنکر جنک آراء و عقاید شخصی خود گردانند. یا چون مساجد را از صورت اصلی خود خارج کردند و نسبت بآن خائن گشته و چون وظیفه پاسداری آنها را انجام ندادند در حقیقت از آن بیگانه و رانده شدند و جز در حال ترس و نگرانی نبایستی در آن وارد شوند. یا آنکه با اختلافات خود، چون مانع باطنی برای مردم در مساجد پیش آوردند و بخرابی آن کوشیدند و آنرا از وضع اولی منحرف ساختند بیگانه پایگاه خود را سست و راه را برای غلبه دیگران باز کردند، تا آنجا که در مساجد که محل امن و آرامش است، خود جز باهراس و نگرانی نتوانند وارد شوند. چنانکه یهودیان پس از فتح بیت المقدس بدست رومیان و بابلیان با ترس و هراس بمسجد میرفتند ، و همچنین مشرکین پس از فتح مکه ، و مسلمین پس از غلبه مسیحیان بر آنها در آندلس ، و مسیحیان پس از فتح بیت المقدس بدست مسلمانان ، و همچنین . . . این احتمالات بجا و مناسب است و احتمال اول با روش و تعبیر آیه مناسبتر میباشد .

آن گروه‌هایی که رابطه و اجتماعشان بر اساس دین، و پایگاه قدرتشان مسجد است همینکه اساس و مرکزیت پایگاهشان سست و بی‌پا گردید قدرتشان ضعف و عزتشان بذلت بر میگردد و بیش از زبونی در دنیا عذاب‌هایی بزرگتری در پیش دارند :

لهم فی الدنيا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم .

در علت تشکیل این کنگره می‌نویسد ، از جمله میگوید: روز بروز تعداد کسانی که بامسیحیت بی‌علاقه می‌شوند رو بافزایش است بخصوص در فرانسه که این بی‌علاقگی از قرن نوزده آغاز شده اکنون گرچه ۸۰٪ در ۱۰۰٪ غسل تعمید دیده‌اند ولی ۳۴٪ در ۱۰۰٪ مؤمنند و اعمال مذهبی انجام میدهند، در شهرهای بزرگ پای‌بندی با اعمال مسیحی کمتر از دهات و قصبات است، در مناطق کارگری شمال فرانسه فقط ۲٪ در ۱۰۰٪ بکلیسا می‌روند و در حومه تنها، ۱٪ در ۱۰۰٪ ۱۱.

آنانکه مساجد و نام خدا را از دیگران ممنوع و بخود محدود ساخته‌اند، مردمی را مانند که در عمق دره‌ای همی روز و شب میگذرانند و از آن پافرا تر نمی‌نهند و چون همواره تابش و واتاب خورشید عالمتاب را بر دیوارها و محل خود دیده‌اند می‌پندارند که آفتاب بر آنها میتابد و تنها از آن آنها است، با آنکه :

ولله المشرق والمغرب : همه جا محل تابش و واتاب نور خداوند است. و قدرت تصرف و مالکیتش در خورد و بزرگ جهان و سراسر آن هویدا است. چون منصرف در همه است پس توجیه‌کننده و پدید آورنده جهات است و خود جهتی ندارد. چون جهتی ندارد، هر کسی هر گاه در هر جهتی که هست و روی دل بهر چه جز او دارد، از آن روی گرداند بدو روی آورده :

فاینما تولوا فثم وجه الله : این نور اختران که تجلی از نور وجود او است ظاهر و باطن موجودات را فرا گرفته و چیزی او را فرا نمی‌گیرد و محدودش نمی‌سازد :

ان الله واسع علیم. ۱



۱- داستانی که بنام قهوه‌خانه سوره « قهوه سوره » یکی از نویسندگان آورده، این محدودیت نظر اهل مذاهب را مینمایاند: گویند قهوه‌خانه سوره در یکی از بنادر اقیانوس هند بوده و اهل مذاهب و ملل مختلف همیشه در آن رفت و آمد داشتند و گردهم می‌نشستند و به بحث می‌پرداختند. شبی در آنجا دانشمند متحیر ایرانی، غلام بت پرست، برهمنی، یهودی، کشیش کاتولیک، پرستان، مسلمان سنی، و شیعه و اسماعیلی که گردهم جمع بودند بجدال برخاسته و هر یک میکوشید تا خدا و حقیقت را محدود بآئین و پیغمبران و رهبران خود کند، تا آنکه حکیم چینی را به حکیمت خواستند، او گفت: مثل متحیر در وجود خدا مانند کسی است که میخواست حقیقت نور آفتاب را بفنسد و آنقدر در آن چغم دوخت تا کور شد پس از آن گمان میکرد که آفتابی وجود ندارد و هر یک از شما مانند مردمی هستید که در جزائر دور افتاده و دره‌های اطراف زمین بسر می‌برند و از آنجا هیچ بیرون نرفتنده از این رو چنین می‌پندارند که آفتاب تنها بر کوه و سرزمین آنها می‌تابد و فقط از همانجا فروب مینماید؛ با آنکه پر تو آفتاب نه محدود بیک گوشه‌ای از زمین و نه سراسر زمین است، این خورشید یستکه نه تنها بر سراسر زمین بلکه بر سیارات دیگر میتابد. و هر جا مشرق و مغرب باشد و هر چه خود را در معرض تابش خورشید گرداند و روی بدان آرد، محل و مورد تابش آنست: **ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله**.

رَقَاتُوا اخْتَدَّ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ كُلُّ لَّهُ قٰنُوْنٌ ﴿۱۵﴾

گفتند خداوند برای خود فرزندی گرفته، او بسی پاك و برتر است! آری اور است آنچه در آسمانها و زمین است، همه در برابر عظمتش سرفرود آورده و بفرمانش پیا ایستاده‌اند.

بِدِيْعِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاِذَا قَضٰۤىۤ اَمْرًا فَاِنَّمَا
يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ ﴿۱۶﴾

پدید آورنده بی‌مانند آسمانها و زمین، چون خواهد کاری را بگذراند همین میگوید بشو! می‌شود.

وَقَالَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ لَوْلَا يَكْلُمُنَا اللّٰهُ اَوْ يَاتِنَا
اٰيَةً كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ
تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ ﴿۱۷﴾

آنها که نمیدانند میگویند چرا خداوند با ما سخن نمیگوید و یا آیه‌ای برای ما نمی‌آورد، کسانی که پیش از اینها بودند گفتاری مانند گفتار اینان گفتند، دل‌هایشان باهم همانند است، ما آیات را برای مردمی که یقین‌یابنده هستند بخوبی آشکار کرده‌ایم.

اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَّ نَذِيْرًا وَّلَا تُسْئَلُ عَنْ
اَضْحٰبِ الْجَبٰحِيْمِ ﴿۱۸﴾

ما تورا بحق فرستادیم تا مژده دهنده و بیم دهنده باشی و مسؤول از اصحاب دوزخ نیستی.

وَلَنْ تَرْضٰى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصٰرَى حَتّٰى تَكْفُرَ
وَلَتَهُمْ قَوْلٌ اِنْ هُدٰى اللّٰهُ هُوَ الْهُدٰى وَّ لَئِنْ
اَتَّبَعْتَ اَهْوَاۤءَهُمْ بَعْدَ الَّذِىْ جَاۤءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَّلٰى وَّلَا نَصِيْرٌ ﴿۱۹﴾

یهود و نصاری هرگز از تو خوشنود نخواهند شد مگر آنکه آئین آنها را پیروی نمایی، بگو: همانا هدایت خداوند آن هدایت است، و پس از آنچه از علم تورا آهدا گروهاى آنان را پیروی کنی برای تو از جانب خدا هیچ سرپرست و یاورى نخواهد بود.

الَّذِيْنَ اَتَيْنَهُمُ الْكِتٰبَ يَتْلُوْنَهُ حَقَّ تِلَاوٰتِهِۦٓ اُولٰٓئِكَ
يُؤْمِنُوْنَ بِهٖۤ وَّمَنْ يَكْفُرْ بِهٖۤ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ﴿۲۰﴾

آن کسانی که به آنها کتاب دادیم چنانکه باید و شاید آنرا میخوانند، همینها بآن ایمان می‌آورند، و کسانی که بآن کافر شوند، پس همینها خود زیانکارانند.

شرح لغات :

سبحان : (رجوع به آیه ۲۰)

قانت : از قنوت ، پیوستگی ، فرمانبری ، قیام با امر ، تسلیم ، لب بستن از سخن ، بدیع : وصف ذاتی ، بمعنای مبدع (بکسر دال) : آفریننده بی نمونه و مثال و بی سابقه ماده و مدت . بمعنای مبدع (بفتح دال) : آفرینش بی مانند . چنانکه خلق و تقدیر و تصویر و انشاء نوعی پدید آوردن بمانند و سابقه و از چیز دیگر است .
قضی : کار را اندازه گرفت و محکم ساخت ، گذراند ، پایان رساند ، بمقصد خود رسید ، داوری کرد ، حق را جدا کرد .

یوقنون : از یقن : واضح و ثابت شد . ایقن : بان از روی دلیل علم یافت ، شکش زائل گشت .

جهیم : فیل از جحم : آتش را بر افروخت ، چشم را باز کرد ، از چیزی خودداری کرد .

ملة : راه و روش ، آئین . ازملة : جامه را رو دوزی کرد ، چیز را برای اصلاح با آتش افکند ، دچار رنج و اندوه گشت .

وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه : همان کسانی (از یهود و نصاری و مشرکین) که وجود بی حد و برتر از غیر متناهی خدا را در اندیشه‌ها و اوهام خود محدود ساخته‌اند ، گویند : خداوند برای خود کسانی را (مسیحیان عیسی را ، بعضی از یهودیان عزیز را ، بعضی از مشرکین فرشتگان را) بفرزندی گرفته است . اتخاذ ولد ، به فرزندی گرفتن و برقرار ساختن علاقه فرزندی و تحت سرپرستی خود آوردن است . نه فرزند از خود آوردن . این گمان از وهم و قیاس آنها ناشی شده ، او برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است . هر چه در اندیشه‌ها در آید باز او منزّه تر و بالاتر از آنست : «سبحانه!» آری او است مالك بحق و متصرف در همه چیز و برای اوست آنچه در آسمانها و زمین است . هر چه را فرزند او پنداشته‌اند و هر چه می‌پندارند ملك او و از آن او می‌باشد :

بل له مافی السموات والارض : چگونه در اندیشه‌ها در آید؟ با آنکه اندیشه و اندیشنده مال اوست . چه نیازی بفرزند دارد؟ با آنکه همه آنچه در آسمانها و زمین است ، در هستی و بقاء نیازمند و پیوسته و خود باخته اویند : «له قانتون» .

از آن رو که دارای هستی خود نیستند و مسخر طبیعت باراده پروردگارند ، به ما ، که برای غیر اندیشندگان است بآنها اشاره شده : «له مافی السموات...» . از این رو که ذات و هستی دارند و بزبان فطرت جویای مبدء کمال و پویای راه قرب باوهستند ، به جمع مذکر سالم که وصف اندیشندگان است توصیف شده‌اند : «قانتون» ، پس آنچه در

آسمانها و زمین اند دو روی دارند، از يك رو مقهور و مملوك و در تصرف خداوندند، از روی دیگر در شرایط و استعدادهاى طبیعت و زمان در راه تكامل و تحول پیش می‌روند. این دور و مخصوص پدیده‌هاى تكوین است که در داخل آسمانها و زمین همی رخ مینمایند له ما فى السماوات .

اما آسمانها و زمین و اصول عالم ، مانند ماده و طبیعت و زمان و مکان پدیده‌هاى ابداعی: غیر مسبوق بزمان و ماده و استعدادند :

بدیع السماوات والارض: چون اصول آسمانها و زمین از ترکیب و استعدادها بر نیامده و از مقوله امر میباشد، پس یکسره و بیواسطه باراده و امر او میباشد و بی فاصله زمان و استعداد و همین اراده ازلی و مسبوق بحکمت، هست می‌شوند:

و اذا قضی امرنا فانما یقول له من فیكون: چنانکه نفس آدمی که پدیده ناچیزی است از اراده ازلی خداوند سبحان، پیوسته در سطح عالم بیکران ذهن، امواجی از صور پدید می‌آورد که همه بسته به اراده او و به آن قائمند، آنگاه صورتهائی بتدریج و شرائط زمان و ماده و با قدرت اراده در خارج ذهن رخ می‌نمایاند و در طبیعت نقش می‌یابند .

وقال الذین لا یعلمون لولا یتکلمنا الله او نأتینا آیه: مردمی از کوتاه اندیشی رستگاری را تنها برای خود می‌پندارند و دیگران را بچیزی از حق نمی‌شمارند و خدا را در معابد خود محصور و برای او فرزند ساخته‌اند. مردمی هم از نادانی و کوتاه فکری میخواهند که خداوند با آنها رو برو سخن گوید، یا نشانه خاصی برای آنها فرستد .

اینها چون در علم و نظر پیش نرفته‌اند در نادانی و کوتاه نظری چون گذشتگانند، همانسان می‌اندیشند که یهود چند قرن پیش اندیشه داشتند: که از پیمبرشان گام در خواست دیدن خدا و سخن گفتن او را داشتند، گاه آیات مخصوص میخواستند :

کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم: با آنکه باید خرده‌هاى اینها پیش رفته باشد و اندیشه‌هاشان از گذشتگان برتر آمده باشد. بازمانند همانها می‌اندیشند. آن خرده‌هاى که برتر آمده و بر پایه نظر و علم و یقین پیش رفته‌اند آیات خداوند را در سراسر هستی مینگرند و راز جهان و بیان رسای آیات را بدل می‌شنوند:

قدینا الایات لقوم یوقنون: آنها که میگویند چرا خدا با ما سخن نمیگوید یا آیه‌ای برای ما نمی‌آورد؟ چون دید عقل و گوش هوششان از وهم و گمان پوشیده است و رویقین نیستند (ظاهر یوقنون رویقین بودن است، نه خبر از آینده)، نه سخن خدا را از زبان آیات می‌شنوند نه آیات او را می‌بینند، و گرنه خداوند بزبان آیات خود که نمایاننده قدرت و حکمت و مبین مقصود ارخلاقند، بفرخورفهم هر کس با وی سخن میگوید برطبق این بیان - قدینا الایات - هم جواب: «لولا یکلمنا الله» و هم «او تاتینا بآیه» می‌باشد.

انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا ولاتسئل عن اصحاب الجحیم: بشارت خبر از پیش آمد یا آینده سرور انگیز، انذار خبر از آینده اندوه خیز است. بشارت و انذار برای کسانی مؤثر است که شعور با آینده در آنها بیدار گشته و با زبان و بیان آیات وجود آشنا باشند و ندای حق و ضمیر خود را بشنوند. این متفکرین بیدار دل در آیات آسمان و زمین میانندیشند، خود درک می‌کنند که سازنده و پروردگار عالم را منظور و مقصودی است: «ربنا ما خلقت هذا باطلا».

اگر آدمی خود تا حدی حق و باطل و خیر و شر را تشخیص ندهد و با اولین مرحله یقین که آیه سابق بیان کرد نرسیده باشد، بشارت و انذار معنا و اثری ندارد. رسالت و مسؤولیت همین است که این یقین و تشخیص فطری و مجمل را مفصل و این ادراک مبهم را واضح و این ندای وجدان را رساتر نمایند. از این رو یکی از نشانه‌های کمال نبوت، کمال در ابشار و انذار و توجه دادن با آینده است. پس از ابشار و انذار فطرتها و عقلهای مستعد، بنور وحی افروخته و شعاع دیدشان افزوده میگردد. اما آنها که از مقام فطرت ساقط شده و در او هام و جهل مرکب گرفتارند ملازم با جهنم می‌باشند و راجع با آنها مسؤولیتی نیست: ولاتسئل عن اصحاب الجحیم. با این بیان، لاتسئل بضم تاء و لام، «نفی مجهول»

۱- در محاورات سقراط حکیم با شاگردانش قریب باین مضمون آمده: شاگردان می‌پرسند: که آن مبدعه آفرینش و خیر اعظم که میگوئی از آفرینش ما مقصودی دارد، چرا خود با ما سخن نمی‌گوید؟ سقراط می‌گوید: او بزبان ضمیر شما که بخوبی و خیر میخواند و از بدی و شر برکنار میدارد، و زبان عمومی مردم، و آیات و نظام جهان و... با شما پیوسته سخن میگوید...

مناسب تر است از «نهی معلوم» بفتح تاء و سکون لام: تو ای پیمبر یکه بحق بشیر و نذیر هستی؛ مسؤول اصحاب جهنمی نیستی. یا از حال و وضع اصحاب جهنم مپرس که چه بسرشان می آید. و او یا استینافی، یا عاطفی و عطف به آیات قبل، یا آخر آیه سابق است: نه تو مسؤول اصحاب جهنمی - و نه هیچگاه یهود و نصاری (با این وصف و عنوان) از تو خوشنود خواهند شد:

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ: اگر آنها رنگ یهودیت و نصرا نیت را از خود بزدایند و بحق گرایند تو از آنها خوشنود می شوی، و اگر تو از راه و روش آنها که بصورت دین در آورده اند پیروی کنی آنها از تو خوشنود می شوند. تو چون پیرو هدایت خدائی که همان هدایت بسوی خیر و کمال است، نمیتوانی پیرو اندیشه ها و روش و ملیت ساخته آنها، باشی:

قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هَوَاهِدِي. غیر هدایت الهی که آئین خدا و روشن بینی به مسائل وجود و تکالیف می باشد، هواهای نفسانی است که گاهی در قالب دین در می آید. ثبات بآن هدایت الهی مؤید علم و موجب ولایت و یاری خداوند است. با چنین هدایت و علمی هر که از هواها پیروی کند از معرض ولایت و یاری خدائی بیرون رفته، گرچه بفرض شخص پیمبر معصوم باشد:

وَلَنْ أَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ. این هواهایی که برنگ دین در آمده و قشری از تعصبات آنرا فرا گرفته از بیشتر یهود و نصارائی است که از حق و کتاب چنانکه باید پیروی نمیکنند. ولی آنها که هدایت کتاب تاریکی او هاشان را زدوده و نور آن در جان و قلبشان تاییده و چنانکه باید کتاب را تلاوت میکنند، باین کتاب عالی و هدایت کامل ایمان می آورند.

الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَتَّبِعُ مَا حَقَّ تِلْكَ مِنْ آيَاتِهِمْ لِيُحْذَرُوا فِيهَا وَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْهَا مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُخْرِجَهُمْ مِنَ الْبِلَادِ الَّتِي فِيهَا كَانُوا يُكْفَرُونَ: ظاهر این است که جمله «یتلونه...» خبریه باشد، نه حالیه که احتیاج بتقدیر دارد. بنا بر این مقصود از «الذین» باید گروه خاصی، و از «آئینا هم» باید همان رسیدن و جای گرفتن کتاب در ذهن و قلب آنان باشد. و گرفته کتاب برای همه آمده چه آنها که بحق تلاوت کنند، بچه آنها که همین بزبان بخوانند و بگذرند. و جمله: «اولئك يؤمنون به» مشعر به تعظیم

و حصر باین دسته و کمال ایمان آنها و خبر بعد از خبر میباشد : نفوز هدایت کتاب و تلاوت بحق آن که خواندن با تدبر و تفکر باشد ، هر دو موجب چنین ایمان ثابت و مستمری است که پرده‌های هواها را از میان می‌برد و حق را چنانکه هست مینمایاند . کلمات و جملات این آیه احتمال معانی و ترکیبهای مختلفی دارد : الکتاب : قرآن ، کتب پیامبران گذشته ، مطلق کتاب . يتلونه : آن کتاب یا قرآن را میخوانند ، از آن پیروی میکنند ، کتاب یا وصف پیامبر را بیان میکنند . این جمله حالید ، یا خبریه است . اولئك يؤمنون به ، مبتداء و خبر مستقل ، تنها خبر یا خبر بعد از خبر برای الذین .

شایسته وسعت نظر و شمول آید اینست که : آتی‌ناهم - خبر از گذشته و آینده محقق الوقوع ، والکتاب ، مطلق و نوع کتاب ، - يتلونه ، خبر از گذشته و آینده مستمر ، باشد .

آیات سابق ، از اندیشه‌های باطنی و تعصبات و غرورهای عامه اهل کتاب چنان پرده برداشت که روزنه‌های امید آن پیامبر بحق را که آنهمه امید و آرزو به هدایت و ایمان آنها داشت ، بست . این آیه ، در برابر دید آنحضرت دریچه‌ای از آینده نزدیک و دور میگشاید ، گویا مردم پاک فطرت و حق جو و اهل کتاب و نظر را در سرزمین‌ها و زمانهای مختلف مینمایاند که اندیشه‌های آنان از تعصبات و نقالید برتر آمده است و با وسعت و دقت نظر کتاب خدای را تلاوت میکنند و پرتو آیات و براهین حق بر قلوب و عقولشان میتابد و بان یکسره روی می‌آورند و می‌گرایند . وجه بسا پیش از کسانی که بظاهر پیرو این کتابند و همان بزبان ، آیات آن را تلاوت مینمایند ، بحق آن قیام خواهند کرد . و آن کسانی که باین کتاب کافر شوند و تابش نور هدایت آن را با پرده‌های تعصبات و هواها ، بر نفوس خود و دیگران بیوشانند کار و روش آنان برای همه زبان بخش است و خود زیانکارانند :

ومن یكفر به فاولئك هم الخاسرون . ۱

۱- با گذشت زمان پیش گوئیهای این آیه محقق شده است . اکنون مردان با بصیرت و محققان در میان تعصبات و پرده پوشی‌های قرون گذشته و تاریک هدایت قرآن را دریافته‌اند و آنرا بحق تلاوت می‌نمایند و به برتری آن ایمان می‌آورند و از حریم قدس آن بدفاع برخاسته‌اند .



ای فرزندان اسرائیل بیاد آرید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتیم، و اینکه من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم .

يٰۤاَيُّهَا اِسْرَائِيْلُ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
وَ اِنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَي الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۳۰﴾

واز روزی پروا گیرید که هیچ نفسی بجای نفس دیگر مورد پاداش واقع نمی شود، واز وی همانندی پذیرفته نمیگردد و شفاعتی اورا سود نمی بخشد، و بیاریش کسی بر نمی خیزد .

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِيْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُوْنَ ﴿۱۳۱﴾

بیاد آر آنگاه که ابراهیم را پروردگارش بکلماتی دچار آزمایش نمود. پس ابراهیم آن کلمات را بتمام و کمال رساند، خداوند گفت من قرار دهنده ام تو را امام و پیشوا ، ابراهیم گفت از ذریه من هم؟ خداوند گفت به پیمان من ستمکاران نائل نمی شوند .

وَ اِذِ ابْتَلٰٓ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗٓ بِكَلِمٰتٍ فَاَتٰهِنَّ قَالٍ اِنِّيْ
جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالٍ
لَا يَنْۢبَغِيْ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ ﴿۱۳۲﴾

بیاد آر آنگاه که آن خانه را برای مردم بازگشتگاه و پناهگاه امن قرار دادیم ، از مقام ابراهیم نمازگاهی بگیریید و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و بست نشینان ، و رکوع و سجده گزاران پاکیزه گردانید.

وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَاَمْنًا وَاَتَّخِذُوْا
مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ مُصَلًّوْا وَ عٰهَدْنَا اِلٰى اِبْرٰهٖمَ
وَ اِسْمٰعِيْلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّٰؤِفِيْنَ وَ الْعٰكِفِيْنَ
وَ الزَّكٰوِعِ السُّجُوْدِ ﴿۱۳۳﴾

→
«کارلیل انگلیسی» مؤلف قهرمانان، «جان دیون پرت» مؤلف عنذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ... نمونه های براننده ای از این مردان است . از سوی دیگر چون بیشتر مسلمانان حق تلاوت قرآن را ادا نکردند و از آن دور شدند و بجای برافراشتن پرچم هدایت قرآن و پیشروی ، پیرو دیگران و منحط گشتند و هواپرستان متعصب هم کافر شدند . از انحرافات مسلمانان و تمصبات کافریشان، نفوس و اجتماعات بشری چه زیانها دیده و بیچه خسارتهائی خواهد دچار شد ؟ - کتاب « ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین » تألیف سید ابی الحسن حسنی ندوی هندی، نمایاننده همین خسرانها میباشد .

شرح لغات :

- ابتلاء: گرفتاری ، تکلیف دشوار، آزمایش.
- کلمات: جمع کلمه : لفظ بامعنی، جمله کامل ومؤثر . از کلم : جراحت و زخم زدن.
- اتمام : کاری را انجام دادن ، به آخر رساندن ، تکمیل کردن .
- امام : پیشوا ، مرد نمونه ای که از وی پیروی شود . ریسمانیکه ساختمان با آن راست گردد . ازام : قصد کردن ، بجیزی روی آوردن .
- ذریه: فرزندان بسیار و پراکنده با واسطه و بیواسطه. از ذره، یا ذرو ، یا ذر: خاکرا پراکندن، دانه را افشاندن، گیاه از زمین سر بر آوردن .
- ینال، از نیل: دریافت، دسترسی بجیزی .
- البیت : خانه، محل آسایش شبانه، خانه مخصوص، دومصراع از شعر، خاندان، ازبیت فیالمکان: شب را در آن بروز آورد .
- مثابه : بازگشتگاه ، محلی که بان روی آرند .
- مقام: جای ایستادن، موقعیت مهم .
- طاقف : گردنده .
- عائف : ملازم مکان، بست نشین.
- رجم : جمع راجع ، (رجوع بآیه ۴۳)
- سجود: در اینجا جمع ساجد است (رجوع، بآیه ۳۳).

یا بنی اسرائیل اذکروا ... سومین بار است که قوم یهود را قرآن در این سوره بعنوان «بنی اسرائیل» مخاطب قرار داده : نخست ، تذکر بنعمت مخصوص و درخواست وفای بعهده بود . باردوم اسرار برتری و پستی و آثار لغزشها و غرورهای آنان ، آنگاه هم اندیشی آنها را بامسیحیان وهم صفی همه را در برابر اسلام بیان نمود . سومین بار این خطاب است که پس از تذکر به نعمت و به برتری آنها و به اندیشه از روز واپسین ، مطالب دیگر و سرفصل نوینی آغاز شده است . تایید آرند که این نعمت و برتری از که وکی و به چه سبب بسوی آنان سرازیر شده ؟.

اولین داعی به حق و پدر بزرگ و نخستین مردی که آئین اهل کتاب و تبار یهود و نسبت قریش باومی پیوندد ، همان است که ریشه خون و آئین همه اینهاست که در برابر اسلام در یک صف درآمده اند باومیرسد . پیشوای بزرگ او بوده و دعوت به اسلام از او آغاز شده است :

و اذ ابلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن : خداوند ابراهیم را بکلماتی مبتلا کرد.

آیا دیدن نوشته‌های یا شنیدن الفاظ و عباراتی او را گرفتار ساخت؟ این کلمات را چگونه با تمام رساند و با اتمام آن چگونه بمقام والای امامت رسید؟

با توجه به لغت ابتلاء و در نظر آوردن سرزمین و محیطی که ابراهیم در آن چشم گشوده است و اندیشه‌ها و گفتار و رفتار و احتجاج‌ها و مجاهده‌های ابراهیم، شاید معنای ابتلاء و حقیقت کلمات و اتمام آن را بتوان درك کرد: معنای مطابقی ابتلاء گرفتاری است چون گرفتاری آزمایشی در بردارد یا تکلیفی می‌آورد بمعنای اختبار و امتحان و تکلیف هم آمده. از این جهت بیشتر مفسرین ابتلاء ابراهیم را بمعنای امتحان و تکلیف گرفته‌اند.

مبتلی کسی است که دچار ودست بگریبان با کشمکشهای جواذب و عوامل مختلف باشد مانند مبتلای به بیماری یا عشق... که جواذب مزاجی یا نفسانی او را یکسوی میکشد و جواذب دیگر یا محیط و موانع بسوی دیگر. پس اگر جاذبی از خیر و شر یا بیماری و صحت یا وصل و انصراف از جاذبه‌های دیگرها یا منصرف سازد از بلاء و ابتلاء جسته و آسوده و مطمئن گشته.

ابراهیم در محیطی چشم گشود که سراسر آفاق آن را اوهام شرك و ستاره پرستی فرا گرفته بود. بناهای مجلل هیاکل بتان و ستارگان از هر سو با آسمان کشیده بود و دانشمندان اخترشناس و غیب‌پرداز که بالباس‌های سفید و چهره‌های مهیب پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند. مردم آن سرزمین گرفتار اوهامی بودند که با دانشهای مخصوص آن زمان درهم آمیخته و به توارث و تقلید و تعظیم در نفوس ریشه دوانده بود، همه طبقات در برابر بت‌هایی که صورت پیشوایان گذشته و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را می‌نمایاند سر تعظیم فرود می‌آوردند و پیشانی نیایش بخاک می‌سائیدند (رجوع شود بآیه ۲۰ شرح اوهام کلد و بابل). در چه خاطری جز آنچه همه میانندیشیدند اندیشه‌های راه مییافت؟ و چه چشم عقلی جز آنچه همه میدیدند میتوانست ببیند؟ و چه نفسی میتوانست از بند آن اوهام رهائی یابد و بطلان آنها را دریابد؟ چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی گوید و چه اراده‌ای میتوانست در برابر آنها پا برجا بماند؟

آیاتی ازقرآن ازهررو ابراهیم وابتلائات اورا روشن مینمایاند: حاصلمضمون آیه ۷۶، سوره انعام، این است: پس از آنکه کلمه حق در وجودش طلوع کرد با پدرش (یا پدرخواندهاش) بمحاجه برمیخیزد، اوهام وشرک را طرد و محکوم میکند، قدرت ملکوت آسمانها وزمین برایش نمودار میگردد تا بمرحله یقین میرسد، آنگاه از آن محیط شرکزا خودرا بیرون میکشد، درخلوتگاه خود به بررسی طلوع وغروب و تابش اختران می اندیشد. پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید ربوبیت را درمی یابد.

آنچه روی مردم آن محیط وعموم مردم را از مبدء آفرینش گردانده بود شرک در ربوبیت واتخاذ ارباب بود نه شرک در مبدء و صانع. ابراهیم با بررسی طلوع وغروب اختران و مسخر بودن آنان غبار اندیشه های مردم درباره روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران که از اوهام محیط برخاسته بود، از برابر چشمش زائل میشود آنگاه تجلی این حقیقت و گرداندن روی خود را بسوی آن اعلام نمود و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود وبامنیت گرائید، پس از آن از تهدید به خشم خدایان ساخته و اربابان بی اثر دیگر نهرا سید.

این آیات مینمایاند که چگونه کلمه ربوبیت ابراهیم را از محیط شرک تا مقام رؤیت ملکوت وتوجیه وجه وآرامش خاطر پیش برد و این کلمه را تکمیل نمود. و کلمه رحمت اورا برای رهائی خلق از بندهائی که بر عقولشان بسته و بندگی غیر خدایشان در آورده بود، از آسایشگاه امن وآرامش اورا برانگیخت تا با زبان دعوت واحتجاج بپاخواست و در میان آن گمراهان براه افتاد.

سوره انبیاء، از آیه ۵۳ - ابراهیم را بارشد مخصوصش مینمایاند: در برابر پدرش و دیگران بپاخته و آنها را بسرزنش گرفته: چرا باز بونی و پستی در پای بتها معتکف شده اند؟ آنها بروش پدران گذشته خود استناد میکنند. او گمراهی گذشتگان را اعلام میکند، آنها نمیخواهند باور کنند که با عقیده راسخ وتصمیم قاطع سخن میگوید، او آنها را بر ربوبیت پروردگار و پدید آورنده آسمانها وزمین همی دعوت مینماید و تصمیم خودرا برای کید و درهم شکستن بتها بی پروا آشکار میکند.

از مجموع آیات و روایات ، بتشکنی ابراهیم چنین تصویر میشود : گویا در شبی بوده که مردم به بتکده‌ها روی آورده بودند و گروه گروه پیرامون آنها نیایش و پایکوبی داشتند تا توجه خاطرشان را جلب کنند. هر طبقه‌ای نیاز خود را از رب‌النوع همان نیازمندی می‌طلبیدند . همینکه همه بخانه‌های خود برگشتند و آسوده خاطر چشم‌بر بستند ، ابراهیم با تبریکه با خود داشت از کمین بیرون جست و همه را جز بت بزرگ که برای اتمام حجت تبر را در برابر او گذارده بود درهم شکست. مردم پس از شکسته شدن بتها برای یافتن و دستگیر کردن ابراهیم از هم نام و نشان‌ها را می‌پرسیدند تا دستگیرش کردند و بمحاکمه عمومیش کشانندند ، ابراهیم در بازرسی گویا به بت بزرگ که نشانه و آلت جرم با او بود یا دیگر بتهای سرپامانده اشاره میکند : اگر اینها زبان و قدرت دفاع دارند از خودشان پرسید؟

ابراهیم گویا خود چنین محاکمه عمومی را طالب بود تا چنانکه بتهای منصوب در بتکده‌ها را درهم شکسته لانه او هام بت تراش را نیز درهم شکند و تکانی بخرد هادهد. این سؤال و جواب خواه نخواه افکار خفته‌ای را بیدار می‌نماید و اشخاص مستعدی بخود می‌آیند و سرهائی فرود می‌آید و آثار بهت و شرم در قیافه‌های نمایان می‌شود. ابراهیم ضربه محکم و صریح دیگری بر اندیشه‌های آنان می‌زند: این چه اندیشه‌ایست؟ چیزهائی را می‌پرستید که سود و زیانی نمی‌رسانند. از خود هم قدرت دفاع ندارند! پاسداران و متولیان بتان از قدرت منطقی و گفتار بت‌شکن ابراهیم هراسناک میشوند. احساسات عمومی را برای خاموش نگهداشتن افکار ، بعنوان برخاستن به یاری خدایان ، برمی‌انگیزند تا ابراهیم را بمرگ با آتش محکوم میکنند و آتش را بدست همه برای سوزاندن ابراهیم برمی‌افروزند و دستور میدهند تا او را بوسیله منجنیق و در برابر انبوه تماشاگران و مدافعان بتها در میان شعله‌های آتش بیاندازند ، خواست خداوند و روح حق پرستی ابراهیم آتش را برای او برد و سلام میگرداند، و نقش آتش افروزی‌شان بیاد می‌رود .

سوره مریم از آیه ۴۲ ، ابراهیم را آنچنان براستی و پیمبری و تصدیق بحق می‌ستاید که بروی پدر خود می‌ایستد: چرا مجسمه‌های ناپینا و ناشنوا و بی‌اثر را می‌پرستد؟! او را به پیروی از خود دعوت میکند و عبادت بت‌ها را عبادت شیطان و وهم میخواند و پدرش را از عذاب خداوند بر حذر میدارد . پدر او را باخشم از خود میراند . او با ادب خشم پدر را فرومی‌نشاند و خود از محیط او هام دوری می‌جوید .

در سوره شعراء ، از آیه ، ۷۰ ، ابراهیم را مینمایاند که باقوم خود با احتجاج برخاسته است، بت پرستی آنها را سرزنش میکند. میکوشد تا مگر چشم آن مردمرا بتدبیر و تصرف خداوند یکتا باز کند. میگوید: همان پروردگاری است که مرا آفریده و هدایت

کرده ، سیروسیرابم میکند ، شفایم می بخشد ، زندهام کرده ومی میراند ، چشم آمرزش باودارم . آنگاه از خداوند میخواهد که بهوی حکم عنایت کند «حکومت کامل ایمان وتشخیص حق وباطل» والحق بهالحنین را می طلبد ، چشم بآینده دارد تازبان صدق وحقش در میان آیندگان چون حجت باقی ، بماند ووارث فردوس برین شود ، آمرزش پدر وسرفرازی روز رستاخیز را درخواست میکند .

سوره بقره آیه ۲۵۸ ، ابراهیم بت شکن را در برابر پادشاه مستبد ومستعبد ، نشان می دهد که بروی آن منکبر جبار ایستاده با وی محاجه میکند وبابرهان حیات وتسخیر وتصرف ، پروردگار را مینمایاند تا باد غرور خدائیش را میخواهاند ومبهورتش میسازد . در آیه ۲۶۳ ، ابراهیم را بازبان الحاح وتضرع از پروردگار مینمایاند که برای اطمینان قلبش سرخیات وراز معاد را بهوی نشان دهد ، پروردگارش باو گرفتن وآموختن چهار طیر را می آموزد !!

سوره صافات از آیه ۸۲ - ابراهیم را - باقلب سلیم واحتجاج با پدر وقومش ، در نظر گرفتن اختران ، روی گرداندن از خلق ، خطاب مسخره آمیزش بابتها ، دستگیریش ، بآتش محکوم شدنش ، رسیدن بشارتش بفرزندى بردبار وصالح - نشان میدهد ، میگوید : چون فرزند ابراهیم بالغ ونیرومند شد چنانکه میتواندست با پدرش همکار وکوشا باشد ، ابراهیم باو گفت : من در خواب همی بینم که تورا ذبح مینمایم ؟ بنگرچه می بینی ؟ فرزند گفت : پدر جان ! مأموریت خود را انجامده ، من را انشاءالله از صابران خواهی یافت . همینکه هردو تسلیم شدند وپیشانی فرزند را برخاک نهاد ، نداء در دادیم که ای ابراهیم خوابت را تحقق دادی ... این خود ابتلاء آشکارا بود .

این خلاصه مضمون آیاتی است که در سوره های مختلف وبالحن وتعبیرات مخصوص بهر سوره ، ابراهیم را از هر دو وجهت ، ودر میان جوازب محیط وعلاقدها وعواطف از يك سوى واز سوى دیگر ابتلای به اندیشهها وجوازب فکری نشان میدهد .

اگر مقصود از کلمات «بکلمات» در آیه مورد بحث ، عبارات والفاظ یا تکلیف ساده باشد ، با گرفتاری وابتلاء واتمام تناسب ندارد ودرست نمی آید . پس باید آن کلمات سر و حقیقتی باشد که خاطر ابراهیم را فرا گرفته واورا بسوى خود کشانده ومبتلایش

کرده بود . تنکیر - کلمات - هم همین معانی را میرساند . چنانکه در آیات دیگر هر جا کلمه و کلمات آمده ، نظر بحقایق یا مطالبی است که بصورت الفاظ یا اعیان موجودات یا صور نفسانی در آمده ، و پیوسته بمتکلم و مؤثر و محرک در نفوس میباشد . مانند : کلمة منه اسمہ المسیح - فتلقى آدم من ربه کلمات - لو کان البحر مداداً لکلمات ربی - والزمهم کلمة التقوی - وجعلها کلمة باقیة . با توجه بمعانی کلمه و کلمات در دیگر آیات ، شاید کلمات مورد ابتلاء ابراهیم حقیقت ملکوتی و اعیان ثابت موجودات عالم بوده که در فطرت تائبانک ابراهیم پرتوافکننده و باخواستنها و جنبشهای ضمیر او آنچنان پیوند یافته که او را بخود مبتلی کرده و بسوی خود کشانده تا بعدیکه آثار آن حقایق در باطن او بحد کمال رسیده و تحقق یافته است .

گویا این همان کلماتی است که آدم را دریافت و چون در محیط فطرت بود و دچار جاذبه مخالف نبود او را یکسره بسوی توبه برگرداند (رجوع شود بآیه ۳۷) ولی ابراهیم که در محیط عادات و تقالید چشم گشوده بود نخست گرفتار جوازب متضاد گردید ، آنگاه کلمات او را بسوی خود کشید و ابراهیم آنها را بصورت مؤثر تر و نمایان تری تمام نمود : کلمة ربوبیت او را بکشف و مشاهده ملکوت و تغییر وجه پیش برد . کلمة پی جوئی از سر حیات و بقاء ، او را تا اطمینان و یقین رساند . کلمة فداکاری و گذشت در راه حق و نجات خلق او را تا بآتش رفتن و قطع علاقه ها کشانده . کلمة تسلیم در برابر اراده پروردگار او را تا ذبح فرزند بدست خود نمایاند . این کلمات و بینشی که در فطرت آدمی نهاده شده خود محرک بکمال علمی و عملی است . تقالید و شهوات و دیگر انگیزه های نفسانی ، حجاب فطرت و مانع تابش آیات و پیوند سر رشته آیات با کلمات ، می گردد . باینجهت این کلمات در عموم چنان جنبشی ندارد که مبتلاء سازد و بسوی انعام بکشاند . اگر هم اندک کششی پدید آید چندان نخواهد پائید که سست و متوقف میشود . انگیزه های فطری چون حجابهای است که از عمق نهاد آدمی می جوشد و بابر خورد به امواج مخالف درهم می شکند و محو میشود . اگر در دوره بی آلابش بروز کلمات ، و تصادم با آثار محیط و تقالید و عادات و شهوات ، کلمات محو نشود کشمکش در باطن پدید می آید و شخص مبتلا میشود . در این صورت یا عوامل عارضی رابطه فطرت را با عقل اکتسابی قطع میکند و از ابتلاء

بکلمات درونی و اتمام آن منصرف میدارد، و یا کلمات حقیقوئی و پی بردن با سرار حیات و موت و فداکاری برای نجات خلق که در سرشت همه کم و بیش نقش بسته، نفوس را تا حد کمال و تمام پیش میرد.

کسی را که حکمت خداوند و اراده او میخواهد بمقام پیشوائی مطلق رساند نخست باین گونه کلمات مبتلایش میگرداند، آنگاه با اعداد خاص خود به کمالش میرساند.

ابراهیم چنانکه کلمات نفسانی در ذاتش تحقق یافت، کلمه صبر و تحمل و گذشت و عفو از خودی و بیگانه، وزن بدخوی و بهانه جو، و مهمان نوازی و بخشش در راه خدا و آداب ظاهری، و نظافت بدنی (که همان سنزده گانه است)، همگی را بکمال رساند. پس هر يك از این کلمات مورد ابتلاء او بوده، و آنچه در تفاسیر و روایات درباره کلمات دیده میشود مصادیق و نمونه هائی است از کلمات باطنی و ظاهری.

بعضی از مفسرین کلمات را خصال ده گانه گرفته اند که آنرا سنت ابراهیم و خصال فطرت گویند. پنج خصلت درباره نظافت و ترتیب سر و روی است و پنج خصلت درباره بدن. - این تطبیق از ابن عباس نقل شده است و یکی از محققین عصر (مرحوم عبده) باین تطبیق سخت اعتراض میکند و آنرا از تطبیق های اسرائیلی می شمارد، با آنکه این انطباق بی مورد بنظر نمیرسد، زیرا تنظیف و ترتیب و تحسین ظاهر برای عامه مردم اگر چه مورد توجه باشد ولی از ابتلائات نیست. اینها برای کسیکه در معرض مقام امامت و دارای چنان شعور و احساسی توانا و دقیق باشد از موارد ابتلاء بشمار می آید، زیرا چنین شخصی با ابتلاء به کمالات معنوی، نمیتواند از توجه بظاهر و تحسین آن غافل باشد. چنانکه بسیاری از اهل نظر و فکر و دارندگان مقام علمی و روحی که به نظافت مو و دندان و لباس و آراسته داشتن ظاهر توجه ندارند شایسته مقام پیشوائی نیستند.

از روایات ما که دستورده گانه طهارت به ابراهیم، بعد از رسیدن بمقام امامت ذکر شده معلوم میشود که اینگونه امور ظاهری از موارد ابتلاء و مقدمات امامت نیست.

خلاصه آنکه: بیش و پیش از گفته های مفسرین، از آیاتی که درباره این فرد عالی الهی آمده، به فطرت قاهر و جوازب معنوی و ادراکات عقلی و ابتلاء در میان جوازب، و به سر کلمات